

سیزده بدر مازندران

حسین شهسوارانی
معاون اسبق وزارت دادگستری

اشاره: تاکنون چندین مقاله راجع به سیزده بدر در مجله‌ی حافظ چاپ کرده‌ایم از جمله در حافظ ۱۳ (فروردین ۱۳۸۴) مقاله‌ی به قلم دکتر محمد بقایی ماکان با عنوان «۱۳ بدر و رمز و رازهایش» و در حافظ ۴۹ (فروردین ۱۳۸۷) مقاله‌ی به قلم دکتر حسین تجدد با عنوان «سیزده به در در آیین‌های فرهنگ ایرانی» چاپ کردیم. لذا امسال، برای تنوع مقاله‌ی به سبب دیگر برگزیدیم.



□ با یاری دلنواز و چهره‌پرداز که خوش‌آواز است و حنجره‌ی طلائی و رنگ و رخساری به روشنی آفتاب دارد، طراوت سیما و شکرخند لب و دهانش بشارت بهار است، با قد و قامتی دلکش و رعنا و چشمانی سیاه و ساغر زده و شراب‌آلود، صورتگر چیره‌دستی است که پنداری سال‌ها در خدمت و شاگردی مانی گذرانده، با کمال‌الملک آب‌دست و قلم‌موی خود را به او یادگار داده است.

در بامداد نیمه ابری و نیم آفتابی سیزده بدر مازندران، در خلوت عشق و شیدایی و در سبزه‌زار حومه‌ی ساری، در کنار او، در معبد جمال و جلوه‌ی بهاری، در و دشت گلریز و جنگل دوردست دامنه‌ی البرز و عبور ابرهای پاره‌پاره و شناور و شتابان را بر سینه‌ی سبز فام و زمردی آسمان با هم تماشا می‌کنیم. به او می‌گوییم چون از هنر شاعری و صورت‌نگاری بی‌بهره‌ام، و در توصیف جمال دلارای مازندران با این زیبایی هزار نقش عاجز و درمانده‌ام، دلم می‌خواهد زیبایی و شکوه بهشتی بهار خرم و دلاویز مازندران را از دریچه‌ی چشمان شهلا و نقش‌آفرین تو تماشا کنم.

لحظه‌ی به فکر فرو می‌رود و با جذب و حالتی که پنداری در محراب عشق و عبادت نشسته و آهنگ معراج و پرواز بر فراز ابر و آسمان دارد، با تبسمی مهرآمیز می‌گوید: در نظر من مازندران گل همیشه بهار است. پاییز و زمستان در این دیار مینو نشان راه ندارد، در هر روز و هر ماه و هر فصل رنگ و بویی شورانگیز و دلگشا دارد.

و امروز در این خجسته روز سیزده‌بدر و در آستانه‌ی بهار، از پس چهار روز بارندگی سنگین و یکسره که آفتاب از پنجره و دریچه‌ی ابرها، با گوشه‌چشمی آن هم دزدیده و زود گذر نمایان می‌شود، ترکیب سایه‌روشن ابر و آفتاب، و زیبایی سحرانگیز سبزه و گل و گلزار مازندران را هیچ چهره‌پرداز چیره‌دستی، اگر صورتگر نقاش چین هم باشد، نمی‌تواند با هزاران آب رنگ به تصویر درآورد.

زیبایی بهار این سرزمین دلاویز، چنان گوناگون و در اوج کمال است که استادان برجسته نقاشی، این اندازه جلوه و جمال را نامتناهی می‌دانند و آن‌گونه است که در پرده‌ی نقش و نگار و تصویر نمی‌گنجد.

و در روزهای بارانی و ابری و در آستانه‌ی بهار دلگشا، مازندران تازه عروسی است پرده‌نشین که موقر و باشکوه بر تخت زمرد نشسته است، و در پس روزهای بارانی و نیمه آفتابی آن‌گونه که امروز در دامن باغ و سبزه‌زار سیزده بدر می‌بینی، همان تازه عروس دلارا، در حجله گل‌افشان و گوهرنشان زفاف پرده از رخسار گلگون برداشته، گشاده‌رویی و خندان لب با عشوه و ناز سر در دامان داماد بهار نهاده است.

گفتم آن‌چه می‌گویی شاعرانه است، گفت شاعران هم با سحر سخن، فقط گوشه‌ی از جمال طبیعت را در طبع روان و چشمه‌ی زلال ذوق لطیف خود تماشا و توصیف می‌کنند.

سوگسرودی برای پرویز مشکاتیان



به مناسبت پرواز زود هنگام پرویز مشکاتیان، هنرمند آزاده و آگاه، در حافظ ۶۵ (دی ۱۳۸۸) مقاله‌یی به قلم امین‌الله رشیدی چاپ کردیم. این نیز سوگسرودی برای او از استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که سال گذشته به آمریکا رفت. هر کجا هست خدای به سلامت دارش.

سوگوار صبح نشابور

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

یارا! هنوز موسم خاموشی‌ات نبود
کز یار و از دیار فراموشی‌ات نبود
تو روشنا سرود وطن بودی و چو آب
با خاک تیره، روز هماغوشی‌ات نبود
میخانه‌ها ز نعره‌ی تو مست می شدند
رندی حریفِ مستی و می نوشی‌ات نبود
دود چراغ موشی دزدان تو را چنین
بی‌هوش کرد و نوبت خاموشی‌ات نبود
سهراب اضطراب وطن بودی و کسی
زینان به فکر داروی بیهوشی‌ات نبود
در پرده ماند نغمه‌ی آزادی وطن
کاندیشه جز به رفتن و چاووشی‌ات نبود
در چنگ تو سرود رهایی نهفته ماند
زین نغمه هیچ‌گاه فراموشی‌ات نبود
ای سوگوار صبح نشابورِ سرمه‌گون
عصری چنین سزای سیه‌پوشی‌ات نبود

۲۱ سپتامبر ۲۰۰۹، پرینستون

بهار سرزمین ایران هر جا که از دود و دم ملال انگیز ماشین دور باشد، طاوسی است بال گشوده و چتر زده و رنگارنگ، اما اگر بهار مازندران را حجله‌ی گل افشان و گوهرنشان زفاف گفته‌ام، گزاف نگفته‌ام.

آن درخت ارغوان را در پیراهنی یاقوت‌نشان، آن گیسوی پریشان بید مجنون را در دست نسیم بامدادی، آن گل‌های نوشکفته‌ی عطربیز، آن درختان دست و روی شسته، مرکبات که شکفتن شکوفه‌های بهار نارنج را به انتظار نشسته‌اند، از دریچه‌ی چشم من بلکه با چشم باز و باز دیده‌ی زیبایی نگر تماشا کن که هر برگ‌ی گوهرنشان است و بر لبه‌ی هر برگ‌ی قطره‌یی بازمانده باران می‌چکد و پرتو زرین آفتاب در دل هر قطره جای گرفته که پنداری هر قطره دانه‌ی الماسی است که در دل آن آفتابی می‌درخشد یا هر قطره خود آفتاب تابانی است که از پیکر خورشید آسمان جدا شده و چنین تابناک و پرفروغ و فروزان است.

در این گفت‌وشنود و گردش و شادمانی سیزده بدر مازندران، یار صورت‌نگار و خوش‌حنجره و هنرمند که مرا از دریچه‌ی چشمان سرمه بیز خود به تماشای نقش و نگار این نگارخانه‌ی هزار رنگ کشانده است، سرمست از ساغر جلوه‌های سحرانگیز و سکرآور بهار مازندران، در این خلوتگاه عشق و جمال، چنان به وجد و نشاط آمده که پنداری در حال نماز و نیایش است و از حنجره‌ی طلایی خود در فضای عطرآلود بهاری مستانه و شادمانه و مناجات‌گونه هم‌آواز با چهچه‌ی بلبلان بهار مست مازندران از زبان حافظ شیرین‌سخن و با نوای سرورانگیز خود شوری و غوغایی به پا کرده آن چنان که پنداری در و دیوار و درختان سرو و سبزه را به رقص آورده است.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از خنده‌ی می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آینه‌ی اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد ■